

Siasate motalieh, 7th Year, No.25, Summer 2019, pp. 177-194
DOI: 10.22034/sm.2019.37452

The Influence of the Establishment of the Islamic Republic of Iran on the Inference of Political Jurisprudence

Kamal Akbari¹

1. Assistant Professor, Iran Broadcasting University, Qom, Iran; akbari125@gmail.com

Received: 14 January 2019; **Revised:** 7 April 2019; **Accepted:** 26 April 2019

Abstract

The present study aims to investigate the effect of power and gaining the Islamic State on political jurisprudence or methodological science. It also aims to consider the influence of social and political realities in the field of action and the viewpoint of such state on principles and inference. The research method was descriptive-analytical and the results showed that although governmental developments had no profound effect on the research method for studies on principles of jurisprudence and jurisprudence, but it has opened new horizons. It has strengthened the rationalist approach and conventionalism, developed the rules of jurisprudence, and the existence of the religious rule has been effective in changing the style and method of inference. Increasing needs of the government and Islamic society have led to changes in ways of understanding and they have provided the opportunity to unravel and answer the emerging questions, and the Islamic society provides tools and facilities which pave the way to provide new methods for processing the juridical questions.

Keywords: Political Jurisprudence, Jurisprudence Inference, Principles of Jurisprudence, custom, Islamic Republic of Iran.

تأثیر تأسیس جمهوری اسلامی ایران در شیوه استنباط فقه سیاسی

کمال اکبری^۱

۱. استادیار، دانشگاه صدا و سیما، قم، ایران و عضو انجمن مطالعات سیاسی حوزه: akbari125@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۱۰/۲۴؛ تاریخ اصلاح: ۱۳۹۸/۰۱/۱۸؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۲/۰۶

چکیده

هدف پژوهش حاضر بررسی تأثیر قدرت و به دست‌گیری حکومت اسلامی بر روش فقه سیاسی یا علم روش‌شناسانه بوده و نیز تأثیر واقعیات اجتماعی و سیاسی در عرصه عمل و روش نگاه به موضوع علم اصول و طریق استنباط را مورد توجه قرار داده است. روش پژوهش توصیفی-تحلیلی بوده و نتایج نشان داد، اگرچه تحولات حکومتی تأثیر عمیقی بر روش پژوهش در اصول فقه و شیوه فقه‌پژوهی برجای نگذاشته، اما افق‌های جدیدی را گشوده، رویکرد عقل‌گرا و عرف‌گرایی را تقویت کرده، قواعد فقه را توسعه داده و وجود حکومت دینی در تغییر سبک و شیوه استنباط مؤثر بوده است. نیازهای روزافزون حکومت و جامعه اسلامی موجب تحول در روش‌های فهم و ایجاد امکان گره‌گشایی و رسیدن به پاسخ سئوالات نوظهور شده و حکومت اسلامی امکانات و وسایلی در اختیار قرار می‌دهد تا موجبات پردازش جدید فقهی نیز حاصل شود.

واژه‌های کلیدی: فقه سیاسی، استنباط فقه، اصول فقه، عرف، ایران.

مقدمه

فقه سیاسی به عنوان یک دانش دارای پایه‌های روشی است که طریق استنباط بوده و از آن رهگذر است که محصولات این دانش به ثمر می‌نشیند و در عرصه عمل جواب مکلفان داده می‌شود. اگر روش دانش یاد شده تغییر کند، بی‌شک نتایج آن که در قالب احکام صادر می‌شود نیز تغییر خواهد کرد. لذا، بررسی این موضوع که آیا روش فقه سیاسی یا علم روش‌شناسانه آن پس از مواجهه با قدرت و بدست‌گیری حکومت اسلامی دچار تغییر و تحول شده است یا خیر؟ همچنین تأثیری که واقعیات اجتماعی و سیاسی در عرصه عمل دارد، می‌تواند روش نگاه به موضوع علم اصول و طریق استنباط را نیز دچار تحول کند؟ چه بسا این تحول ممکن است براساس نیاز، اجبار اجتماعی و یا نیاز به کارآمدی بیشتر در عرصه عمل جمعی رخ داده باشد.

پیروزی اصولیان بر اخباریان با ظهور آیت‌الله وحید بهبهانی و نظریه‌پردازی گسترده اصولی شیخ انصاری از دو قرن پیش زمینه تحول در علم اصول فقه را بوجود آورد و پس از دوره مشروطه و در آستانه انقلاب اسلامی ایران نقش‌آفرینی اصول فقه در تحرک و افزایش کارایی فقه سیاسی را به دنبال داشت.

دوران نهضت مشروطه زمینه نوینی بود که اصول فقه در حوزه استدلال برای فقه سیاسی گسترش یافت و براساس قاعده فقهی «ترجیح دفع ضرر بر جلب منفعت» (آبادیان، ۱۳۷۴: ص ۳۴) نسبت به مشروعیت قانونگذاری در امور عرفی و ترجیح رأی اکثریت بر اقلیت استدلال شد. میرزای نائینی نیز با استدلال اصولی در کتاب «تنبيه الامه و تنزیه المله» زمینه‌های مشروعیت حکومت مشروطه را فراهم کرد. مرحوم آخوند خراسانی نیز کتاب «کفایه الاصول» را با افزودن موضوعاتی چون باب اجتهاد و تقلید به عنوان یکی از مهمترین کتب درسی طلاب نگاشت. اما پس از پیروزی انقلاب اسلامی نیازی که در جوابگویی فقه سیاسی به سیل مباحث و سئوالات فقهی نوظهور بوجود آمده بود، روش رسیدن به پاسخ سئوالات را نیز که باید از طریق اصول فقه اقدام می‌شد، مورد توجه قرار گرفت. زمینه فراخ بوجود آمده در اثر تحولات انقلابی و تشکیل حکومت اسلامی، فقها را بر آن داشت تا نسبت به حل معضلات سیاسی با نگاه فقیهانه اقدام کنند. امام خمینی (ره) معتقد بودند علاوه بر فقه سنتی باید از روش‌های جدید و علوم مورد نیاز

حوزه‌ها نیز استفاده شود. لذا، در پیامی به شورای مدیریت حوزه علمیه قم فرمودند: «به هیچ وجه از ارکان محکم فقه و اصول رایج در حوزه‌ها نباید تخطی شود، در عین اینکه اجتهاد جواهری به صورتی محکم و استوار ترویج می‌شود، از محاسن روش‌های جدید و علوم مورد احتیاج حوزه‌های اسلامی نیز استفاده گردد» (خمینی، ۱۳۸۱: ج ۱۳، ص ۱۴).

استنباط احکام اسلامی و فهم مفاهیم دینی و تبدیل آن به گزاره‌های قابل فهم عموم طی فرایندی به نام «اجتهاد» اتفاق می‌افتد و اجتهاد شیعی به مثابه یک دستگاه تبدیل داده‌های خام، گاهی متعارض و گاهی متزاحم را به گزاره‌هایی در قالب حکم شرعی و فتوا عهده‌دار است. شیوه‌های مختلفی همچون عقل‌گرایی محض، عقل‌گرایی مبتنی بر دین تا نقل‌گرایی محض در نحوه استنباط احکام دینی وجود دارد.

وجود حکومت دینی در تغییر سبک و شیوه استنباط مؤثر است، چون از سویی نیازهای روز افزون حکومت و جامعه اسلامی موجب تحول در روش‌های فهم و ایجاد امکان گره‌گشایی و رسیدن به پاسخ سئوالات نوظهور در همه ابعاد می‌شود، از سوی دیگر حکومت اسلامی امکانات و وسایلی برای پردازش جدید فقهی در اختیار قرار می‌دهد (اکبری و اولیائی، ۱۳۹۵: ص ۲۳۲).

بر این اساس لازم است به صورت مختصر روش استنباط در فقه سیاسی را بررسی کنیم و به اصول فقه به عنوان روش استنباط فقه سیاسی و کارآیی آن به ویژه در دوران جمهوری اسلامی ایران اشاره داشته و چگونگی بوجود آمدن اصول فقه حکومتی یا سیاسی را در این دوره تحلیل کنیم و به چگونگی شکل‌گیری رویکردهای عقلی، نقلی و یا ترکیبی بپردازیم.

در نوشتار حاضر برآنیم تا تاثیر متقابل شکل‌گیری حکومت اسلامی در سایه تحقق انقلاب اسلامی و روش‌های استنباط فقه سیاسی را بررسی کنیم. پژوهش بر این فرض استوار است که اگرچه تحولات حکومتی تاثیر عمیقی بر روش پژوهش در اصول فقه و شیوه فقه‌پژوهی نگذاشته، اما افق‌های جدیدی را در توسعه قواعد فقه گشوده و در تغییر سبک و شیوه استنباط تاثیرگذار بوده است.

۱- اصول فقه و روش استنباط فقه سیاسی

علم اصول فقه قواعد و اصولی است که به دنبال کشف و استنباط احکام شرعی فرعی بوده و

به عنوان یک علم روش‌شناسانه و مقدماتی جهت خدمت به علم فقه کار می‌کند تا احکام شرعی که از محکمت قرآن و روایات متواتر قابل استنباط نیست، تکلیف مکلفان را روشن کرده و به صورت روشمند احکام و دستورات الهی صادر شود. به تعبیر مرحوم آخوند خراسانی اصول فقه صنعتی است که به وسیله آن قواعدی شناخته می‌شوند که ممکن است در راه استنباط احکام قرار گیرند یا در مقام عمل سرانجام به آنها تمسک شود (آخوند خراسانی، ۱۳۷۸: ص ۲۱).

در فقه سیاسی به عنوان شاخه‌ای از فقه عمومی نیز به این علم روشی نیازمندیم و به دلیل ماهیت متفاوت‌اش نیاز روشی آن نیز گاهی متفاوت می‌شود. از این رو همواره این سوال مطرح است که آیا علم اصول نوینی نیاز داریم؟ یا اینکه علم اصول فقه توان خدمت به فقه سیاسی را نیز دارد؟ از سوی دیگر، سؤال اصلی این است که پس از انقلاب اسلامی و تأسیس نظام اسلامی و گسترش دامنه فقه سیاسی، آیا علم اصول نیز دچار تحول اساسی شد تا بتواند زمینه لازم را برای پاسخگویی فقه سیاسی در مقابل معضلات اجتماعی سیاسی ارائه کند یا اینکه همچنان روش معهود و شناخته شده قبلی ادامه یافت؟ از آنجا که منابع و مبانی فقه سیاسی در اصل به فقه عمومی شیعه بازمی‌گردد، در استفاده آن از علم اصول فقه نمی‌توان تردید کرد و می‌توان در مباحث و مسائل مختلف فقه سیاسی با قواعد و اصول روش‌شناسانه اصول فقه، به پاسخ سؤالات مختلف در حوزه استنباط و اجتهاد دست یافت. بنابراین، گفته می‌شود که نیازی به تأسیس اصول فقه نوینی برای فقه سیاسی وجود نداشته و با گسترش فقه سیاسی موضوعات اصولی نیز افزایش می‌یابد. اما اینکه با گسترش مسائل فقهی و اصولی آیا تحولی در اصول برای استنباط فقه سیاسی به وجود آمده است یا خیر؟ سؤالی است که نیازمند ذکر مقدمه‌ای مبنایی در اصول فقه می‌باشد.

نکته اول. قواعد اصول فقه محصول گسترش فقه بوده و براساس نیاز فقه به مقدمات استدلالی، اصول فقه نیز گسترش یافته و تبدیل به یک علم با مجموع قواعد و اصول شده است.

نکته دوم. برخی معتقدند علم اصول خود مستقل از فقه تولید و رشد کرده است، لذا نیاز است که اصول فقه سیاسی، فقه سیاسی را قاعده‌مند کرده و بسیاری از مشکلات و سؤالات نوپدید را از

طریق این اصول فقه اجرایی سازد که این نظریه مورد نقد قرار گرفته است.

نکته سوم. برخی نیز معتقدند علم اصول فقه توانایی روزآمد کردن فقه و استنباط در همه زمان‌ها و مکان‌ها را دارد و این فقیه است که باید توان استفاده از قواعد اصولی را داشته باشد و اصول فقه امکانات لازم برای فقاهت در مسائل سیاسی را در اختیار قرار می‌دهد (حسینی و علی‌پور، ۱۳۸۵: ج ۱، ص ۱۶۳). اصول فقه موجود پاسخگوی فقه سیاسی و اجتماعی اسلام است و نیازی به بازنگری ندارد (همان، ص ۲۱۶).

نکته چهارم. علم اصول در شکل‌گیری اولیه به صورت یک علم مطرح نشده است، بلکه فقه که به مرور زمان گسترش یافت، به مجموعه قواعدی تحت عنوان اصول و به عنوان مقدمه فقه نیاز پیدا شده است. به عبارت دیگر، علم اصول در اثر گسترش فقه و به عنوان علم مقدماتی فقه مطرح شده و در حال حاضر ساختار یک علم را به خود گرفته است.

نکته پنجم. در اصول فقه به دنبال اصول و قواعد حل مسائل فردی تنها نیستیم، بلکه باید مسائل اجتماعی، سیاسی و حکومتی را نیز بتوانیم پوشش دهیم و اصول فقه به عنوان یک علم روش‌شناسی این ویژگی را دارد.

از آنجا که علم اصول، علم روش‌ها است، به روش‌شناسی ویژه‌ای نیز نیاز دارد. چون در اصول روش استنباط فقه را آموزش می‌دهیم، لذا، باید اصول را روش‌شناسی کرد، تا طبق آن در فقه به کار گرفته شود (همان، ج ۲، ص ۸۹).

الف. روش در فقه سیاسی

فقه سیاسی که شاخه‌ای از فقه عمومی است در روش استنباط از فقه عمومی پیروی می‌کند و اصول فقه علم روش‌شناسی فقه سیاسی است و منابع نیز همان خواهد بود و مقداری بیش از فقه عمومی را در قالب احکام حکومتی در فقه سیاسی شاهدیم.

ب. نگاه به علم اصول فقه سیاسی

در این که آیا اصول فقه در فقه سیاسی یا حکومتی متفاوت از اصول فقه معهود یا ادامه همان اصول فقه است؟ به دو دیدگاه در این زمینه می‌توان اشاره کرد که به اصل نگاه به فقه و فقه

حکومتی بازمی‌گردد که اگر فقه حکومتی ادامه فقه و بیانگر احکام شرعی پیرامون اداره جامعه و نظام حکومت تلقی شود، اختلافی بین فقه حکومتی و فقه عام وجود ندارد و در اثر گذشت زمان و تولید نظریه‌ها، این بخش از فقه نیز گسترش می‌یابد؛ و اگر تجربه عملی عمیق‌تر و گسترده‌تر از فعالیت علمی مدنظر باشد، باید قواعد و اصولی برای این فقه تولید شود (اسلامی، ۱۳۸۷: ص ۳۸).
براساس این نظریه دو مبنا به نظر می‌رسد:

نخست. قواعد اصول در طول تاریخ فقه به تدریج از لابه‌لای بحث‌های فقهی استخراج و به طور مجزا تدوین شده‌اند، یعنی قواعد اصول فقه تابع گسترش کمی و کیفی فقه است.
دوم. علم اصول پیش از علم فقه بوده و فقه بر پایه این علم روش‌شناسانه شکل گرفته است. بر این اساس قواعد اصولی موجود برای فقه حکومتی نیز کافی است و در موارد لزوم اصول و قواعدی افزوده می‌شود.

ج. قواعد فقه سیاسی

منظور از قواعد سیاسی فقه تنها آن دسته از قواعدی که برای سیاست و حکومت وضع شده‌اند، نیست (مانند قاعده نفی سبیل) بلکه می‌توان هر قاعده فقهی که در فقه سیاسی استفاده می‌شود را قواعد فقه سیاسی دانست. بر این اساس لازم است گستره قواعد فقه سیاسی توسط فقها تبیین شود تا مثلاً قواعد ویژه عبادات به اشتباه در سیاست استفاده نشوند و از طرفی کاربردهای غیرمشهور برخی قواعد نیز هویدا شود. با توجه به امتیازات و فوائد قواعد فقهی مانند دستیابی سریع و آسان مکلف به حکم شرعی، پاسخگویی به صدها مسأله و موضوع با تأسیس یک قاعده، محدود شدن نیاز مکلف به واسطه برای دریافت حکم، ایجاد چهارچوب‌هایی کلی و از سوی دیگر سرعت تغییر و دگرگونی در عرصه سیاست و لزوم تسریع در پاسخگویی به حکم موضوعات شرعی، باید گفت بهترین روش برای دستیابی سریع، به موقع و مناسب به حکم شرعی سیاسی استفاده از قواعد فقه سیاسی است، برای مثال استفاده از «قاعده لا ضرر» باعث می‌شود که حکم موضوعات جدیدی که به گونه‌ای ضروری هستند، روشن شود.

سوالی که در اینجا مطرح است این است که آیا اصول فقه پس از انقلاب اسلامی و تجربه حکومت دینی تحول یافته است یا خیر؟

۲- علم اصول پس از انقلاب اسلامی

دو دیدگاه کلی در زمینه وضعیت علم اصول پس از انقلاب اسلامی وجود دارد:

الف. دیدگاه کفایت‌نگرانه

عمده فقها حتی پس از وقوع انقلاب اسلامی ایران و تأسیس حکومت اسلامی و از سوی دیگر افزایش کارآیی فقه و ضرورت تحول در اصول فقه معتقدند که اصول فقه موجود که در طی دوران گذشته نضج گرفته و به پختگی فعلی رسیده، برای استنباط احکام و حل معضلات حکومتی نیز کافی است. طرفداران این نظریه پژوهش در اصول فقه و افزودن مباحثی به آن و همچنین تقویت استدلال‌های آن را نفی نمی‌کنند، اما کارآمدی آن را در عرصه جدید و با توجه به تحولات سیاسی-اجتماعی رخ داده، کافی ارزیابی می‌کنند. آیت‌الله گرامی در مورد اینکه آیا اصول فقه فعلی در مباحث فقه سیاسی و حکومتی کافی است، معتقدند، اصول فقه موجود کافی است و توان پاسخگویی به سئوالات روزآمد را نیز دارد (آخوند خراسانی، ۱۳۷۸: ص ۱۸۳). از دیدگاه ایشان منظور از زمان و مکان نیز مقتضیات زمان و مکان بوده و در عصر حاضر با توجه به نگرش، حکومت‌ها و ارتباطات ملل و اموری رخ داده که نیاز است در استنباط به آنها توجه شود (همان، ص ۱۸۶). آیت‌الله سیدعبدالکریم موسوی اردبیلی با تأکید بر اینکه فقه و اصول فعلی پاسخگویی همه نیازهای حکومتی و سیاسی امروز نیست (حسینی و علی‌پور، ۱۳۸۵: ص ۲۰۲) معتقد است، روش فعلی در اصول نیازی به تغییر نداشته و اشکال روشی نیز وجود ندارد، بلکه باید گستره فقه را افزایش داد و روش فعلی در اصول، کافی و پاسخگو است.

ب. دیدگاه اصلاح‌گرایانه در اصول فقه

این دیدگاه چارچوب اصلی اصول فقه را به عنوان علم روش‌شناسانه مورد تأیید قرار داده و آن را پاسخگویی تحولات و شرایط پس از تأسیس نظام جمهوری اسلامی می‌داند، مشروط بر اینکه تحولاتی در ساختار، محتوا و نحوه استدلال‌ها داده شود. دیدگاه مذکور از تطویل زیاد، تورم مباحث و کافی نبودن برخی استدلال‌ها انتقاد می‌کند، ولی معتقد است با اصلاحات انجام گرفته و تلاش فقیهان، این علم در جهت حل معضلات روزآمد توانا شده و پاسخگویی سئوالات حکومت

اسلامی نیز خواهد بود. البته در این صورت لازم است اصول و قواعدی نیز افزوده شود. برخی دیگر نیز به نگاه اصول فقه موجود انتقاد کرده و خواستار نگاه اجتماعی و حکومتی به اصول فقه شده‌اند. اصول فقه با تغییرات انجام گرفته در پی روزآمد کردن خود است تا امکانات لازم را در اختیار فقه سیاسی و حکومتی قرار دهد. در ادامه این موارد به اختصار بیان می‌شود:

۱. گسترش موضوعات: با توجه به اینکه فقه سیاسی در سایه حکومت دینی گسترش یافته، موضوعات اصول فقه نیز گسترش پیدا کرده است که برخی از زمینه‌های این تغییرات در گرایش بیشتر به استفاده از مفاهیم عقلی می‌باشد. بسیاری از موضوعاتی که پس از انقلاب اسلامی در حوزه فقه سیاسی مطرح شد، نیازمند مقدمات اصولی بود. لذا مباحثی چون عرف، عقل و اختیار و غیره بیشتر مورد تأکید قرار گرفت.

۲. فرا رفتن از بحث منجزیت و معذرت: در بحث قطع، در اصول فقه از اولین مباحث اصولی این است که از تکلیف متوجه مکلف بحث می‌شود که آیا منجز است یا معذّر؟ چون بسیاری از بزرگان اصول فقه بحث را از اینجا آغاز کرده‌اند که اولاً، علم اجمالی به تکالیف الزامی داریم و ثانیاً، از عهده این تکالیف باید بیرون بیاییم تا تأمین از عقوبت پیدا کنیم و این وجوب عقلی است. این امر نیازمند اجتهاد است و برای اینکه اجتهاد روشمند شود، به علم اصول نیاز است. لذا، فقه از ابتدا به عنوان معذر از عقوبت تعریف شده و اصول فقه نیز بر این مبنا حرکت کرده است. در این راستا، نیاز به اصلاح در روش و نوع نگاه به اصول و فقه بوجود می‌آید تا بیش از احکام فردی را استنباط کنیم (اسلامی، ۱۳۸۷: ص ۲ و ۳۲۱).

بنابراین، ابتدا باید دانست که وجوب پایگاه «مولا» کجاست؟ آیا برای تأمین از عقوبت است یا برای تکامل قرب؟ (حسنی و علی‌پور، ۱۳۸۵: ص ۳۲۲)، که اگر دومی باشد وضع متفاوت می‌شود. همچنین حکمی که به دنبال عمل به آن هستیم، آیا حکم فردی است یا اجتماعی؟ و سوم، پایگاه اصلی حجیت چیست؟ آیا وحی است یا عقل عملی یا نظری؟ اگر دایره پرستش را به احکام فردی و اجتماعی توسعه دادیم و تکامل قرب دانستیم، مسئله‌های فقه و اصول فقه نیز تغییر می‌کند.

۳. فرا رفتن علم اصول از ارائه روش فقه فردی: شاکله اساسی اصول فقه در حوزه‌های مختلف

به تکلیف فرد می‌انجامد. از مباحث قطع به اشتغال ذمه فرد به انجام تکالیف گرفته تا مباحث برائت و استصحاب که احکامی متوجه فرد مسلمان است و او برای رسیدن به جواب اجتهادی باید تلاش کند. البته اصول فقه به گونه‌ای است که مجتهد توان بکارگیری اصول، قواعد و شیوه‌ها را دارد و مکلف با صرف بودن دانش در این زمینه، توان بهره‌گیری از آنها را نخواهد داشت. اصول فقه باید بتواند فقه اجتماعی را نیز که متفاوت از نگاه به فقه فردی است، پوشش دهد.

۴. کارآیی اصول فقه در فقه سیاسی پس از تشکیل جمهوری اسلامی: اصول فقه به عنوان یک علم آلی زمینه استنباط احکام را مهیا می‌کند و با نگاه به نیاز پیش آمده امکانات روشی خود را روزآمد کرده و در گذر زمان تقویت می‌کند. چنانکه از اولین دوره بوجود آمده این علم شاهد قواعد و اصول کمی نسبت به عصر حاضر هستیم که علم اصول گستره زیادی یافته است، به ویژه در بعضی فصول و موضوعات به دلیل نیاز مورد تتبع فقها قرار گرفته و در جهت برآورده کردن نیازهای روش فقه‌پژوهی مورد استفاده قرار گرفته است. در این راستا، پژوهش حاضر به بررسی روش موجود در فقه سیاسی و نقد آن و نیز دلایل عدم رشد کافی فقه سیاسی خواهد پرداخت.

فقه سیاسی بنا به وظایفی که دارد باید نسبت به تغییر یا بازسازی روشی خود نیز اقدام کند، این امر در سایه نقش زمان و مکان در اجتهاد و نیز نقش موضوعات مستحدثه معنای جدی‌تری به خود می‌گیرد. سخن در این است که آیا فقه سیاسی با روش اصولی گذشته و تکیه بر اصول فقه مرسوم و معهود حوزه‌ها توان پاسخگویی به سئوالات و مسائل نوظهور را دارد یا خیر؟

جواب منفی به این سؤال بیانگر نیاز به تغییرات اساسی نیست، بلکه در گذشته نیز اصول فقه براساس نیازهای جامعه به اینجا رسیده است و در دوره کنونی نیز که فقه سیاسی شیعه عهده‌دار حکومت اسلامی شده و نظام اسلامی بر پایه فقه سیاسی شکل گرفته است، سئوالات جدیدی بوجود می‌آید که پاسخ سئوالات براساس روش اجتهاد داده می‌شود و برای پاسخگویی به آن از اصول فقه و افزودن قواعدی به آن برای قانونمند و روشمند کردن پاسخ‌ها و رسیدن به استنباط مباحث مورد نیاز استفاده می‌شود.

جامعه متحول، فقه متحول می‌خواهد و فقه که قانون حاکم برای جوامع در هر زمان و مکان

است، باید لاجرم متحرک بوده و پویایی پذیرد و هرگاه کسی یا کسانی یا هر نیرویی و به هر انگیزه‌ای بخواهند در برابر پویایی آن مقاومت کنند، خود و جامعه خود را دچار مشکلات لاینحلی کرده‌اند (فیض، ۱۳۸۲: ص ۹۳). فقه شیعه در عصر حاضر باید به گونه‌ای پویا باشد که توان اداره حکومت اسلامی را داشته و جمهوری اسلامی را به سمت تکامل، ترقی و تعالی سوق دهد و همه امور مورد نیاز آن را از امورات کلی تا جزئی در حوزه داخل و خارج سامان بخشد. از جمله کارهای مورد نظر برای فقه سیاسی شیعه در دوره جمهوری اسلامی قانونمند کردن امور است که باید قوانین در حوزه‌ها و عرصه‌های متنوع نوشته شده و ضمانت اجرای آن نیز تضمین و نیز به مرحله تحقق برسد.

الف. رویکردهای اصولی و فقه پژوهی

در اصول فقه شیعه از منابع چهارگانه قرآن، سنت، عقل و اجماع استفاده می‌شود و در عین حال از برخی مؤلفه‌ها و اصولی مانند مصلحت، مقاصد شریعت و عرف با تأیید سنت استفاده می‌شود. در این موارد رویکردهای مختلف عقلی و نقلی مورد بهره‌برداری قرار گرفته و می‌توان گفت هیچ کدام از این رویکردها به صورت تنها تعیین‌کننده روش اصولی نبوده‌اند، ولی به اقتضای فرد اصولی، زمان و مکان مجتهد اصولی، رویکردهای مختلفی به کار گرفته شده است. بر همین اساس برخی معتقدند در زمان‌های مختلف اصولیان نیز با رویکردهای متفاوتی بحث خود را ارائه کرده و لذا نتایج فقهی مختلفی را بدست آورده‌اند. در ادامه، رویکردهای مختلف به اجمال مورد اشاره قرار گرفته و تغییر آن پس از جمهوری اسلامی ایران مورد بحث قرار خواهد گرفت.

۱. رویکرد نقلی: این رویکرد پیوند اساسی با قرآن کریم، علوم قرآنی و علم حدیث داشته و مهمترین منبع فقهی محسوب می‌شود و در فقه سیاسی نیز استفاده و کاربرد فراوانی دارد. در این روش از دیگر علوم نظیر علم درایه، رجال، تاریخ، علوم قرآنی و غیره به عنوان تکمیل‌کننده علم حدیث و شناخت آن با استناد به نقل گذشتگان به صورت شفاهی یا کتبی استفاده می‌شود. البته شناخت حدیث به لحاظ سند، اعتبار، دلالت و محتوا بسیار مهم بوده و لذا علومی مستقل برای

شناخت حدیث و بکارگیری آن تدوین شده است.

۲. **رویکرد عقلی:** این رویکرد را که روش استدلالی و برهانی نیز می‌گویند، علاوه بر اینکه به صورت عمده در علوم عقلی همچون منطق، فلسفه و ریاضیات کاربرد دارد، در علمی مانند فقه و اصول فقه نیز قابل استفاده است. از این رو، یکی از منابع فقه عقل بوده و لذا روش عقلی نیز کاربرد خواهد داشت. منظور از عقل در روش یاد شده، عقل به مفهوم مطلق بوده و تنها غیرمستقلات عقلیه را شامل نمی‌شود، بلکه در مباحث اصولی منظور از عقل، مستقلات عقلیه است. منظور عقل عملی است که خیر و شرّ و مصلحت و مفسده را درک کرده و در مورد احکام و انطباق آن با موضوعات، انسان را بدون کمک گرفتن از شرع راهنمایی می‌کند. در این صورت عقل در کنار دیگر منابع احکام مانند کتاب و سنت، منبع و دلیل مستقلی بوده و بهره‌گیری عمده از این روش است، به ویژه در مواردی که در فقه سیاسی احکام آن معلوم نیست و یا رابطه احکام و موضوعات به خوبی مشخص نشده، از این روش می‌توان استفاده کرد (انتظام، ۱۳۸۴: ص ۲۰). در این روش تنها از طریق حکم عقل و بدون یاری از احکام شرع و یا مقدمه قرار دادن احکام شرعی به حکم می‌رسیم که حسن و قبح را عقل درک می‌کند و به انجام یا ترک عمل دستور می‌دهد.

۳. **رویکرد اصولی - اجتهادی:** در این رویکرد شیوه عقلی و نقلی ترکیب می‌شوند و علاوه بر عقل و نقل، سیره عقلا، عرف، اجماع در کنار هم روش ویژه‌ای را تشکیل می‌دهند که با نظم خاصی اجرا شده و به «روش اجتهادی» معروف است. مواد اصلی این روش در علم اصول علوم مختلفی همچون علم زبان‌شناسی، ادبیات، مباحث فلسفی و عقلی، فهم حدیث و روایت و بکارگیری آن را شامل می‌شود. لذا، روشی است که از همه امکانات برای بدست آوردن احکام الهی استفاده می‌کند. در این روش عقل یکی از منابع است، اما با اصطلاحات دیگری نظیر مبنا، عقلا، سیره عقلا، عرف عقلا، و طریقه عقلا نیز همراه است که همه این اصطلاحات عقل به مفهوم تنها عقل فلسفی نیست، بلکه در این روش مباحثی چون استصحاب نیز استفاده می‌شود که مبانی عقلی و نقلی داشته و یا بعد عقلانی دارد، اما عمدتاً شیوه عقلا مورد نظر است. تفاوت دلیل عقلی و بنای عقلا را می‌توان به شرح زیر برشمرد:

۱. دلیل عقلی از سنخ علم و استنتاج عقلی است، ولی بنای عقلا از سنخ عمل بوده و مربوط حوزه عمل عاملان می‌باشد.
 ۲. بنای عقلا براساس تکرار عمل اتفاق می‌افتد، ولی دلیل عقلی بدون تکرار نیز مورد قبول بوده و مستحسن است.
 ۳. در بنای عقلا مصلحت‌سنجی اتفاق می‌افتد، ولی در دلیل عقلی نیاز به مصلحت‌سنجی ندارد و به خودی خود موجب حکم است (صابری، ۱۳۸۸: ص ۵۰).
 ۴. رویکرد عرفی: در اصول فقه و فقه سیاسی شیعه مباحث مختلفی از نگاه عرفی وجود دارد. یکی از مهمترین این مباحث تقسیم احکام به دو دسته «احکام امضایی» و «احکام تأسیسی» است، یعنی احکام امضایی عرف موجود در جامعه زمان رسول خدا(ص) را پذیرفته است، به گونه‌ای که برخی احکام عرفی در زبان فقهاء وجود داشته و حتی قواعد فقهیه‌ای با نگاه به عرف بیان شده است، مانند «کل ما لم یقدره الشارع بقدر فالمحکم فیه العرف» (شریعتی، ۱۳۸۷: ص ۶۲)، یعنی هر آنچه را که شارع اندازه‌ای برای آن مشخص نکرده، عرف درباره آن حکم می‌کند، مانند «تغییر الاحکام بتغییر العادات» که احکام با تغییر عادت‌ها تغییر می‌کند. موارد متعدد دیگری در گزاره‌های روایی و فقهی وجود دارد که جایگاه عرف و روش عرفی را بیان می‌کند و در اصول فقه نیز مباحث الفاظ، شناخت موضوعات اصولی مثل استصحاب و غیره پای در عرف دارند.
- ناگفته پیداست فقه سیاسی نیاز بیشتری به عرف و استفاده از قواعد آن نسبت به فقه عمومی دارد، به ویژه اینکه در امور جزئی تدبیر امور سیاسی جامعه، عرف جایگاه بیشتری دارد، به همین دلیل نیز پس از تأسیس جمهوری اسلامی ایران عرف باید نقش بیشتری داشته باشد، اما به منزله تغییر روش از روش‌های عقلی و نقلی به سمت عرفی محسوب نمی‌شود.

ب. قانون اساسی و روش عرفی:

برخی معتقدند قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران محصول فتوهای فقهی و کلامی مجتهدان نبود و متنی کاملاً عقلایی به شمار می‌آید، به صورتی که با بررسی سه موضوع زیر این نتیجه را می‌گیرند:

۱. شکل حکومت

۲. وظایف حکومت

۳. ارزشهای حقوقی - سیاسی موجود در قانون اساسی.

محمد مجتهد شبستری حتی شکل حکومت را که نظام ولایت فقیه بود، تلفیقی از نظریه امامت شیعه و نظریه دموکراسی دانسته و نتیجه می‌گیرد که این کار نه یک کوشش متکلمانه بود و نه یک کوشش فقیهانه؛ بلکه کوششی از موضع علم حقوق و سیاست بود (مجتهد شبستری، ۱۳۷۹: ص ۲۲). ایشان در استدلال خود هیچ دلیلی بر ادعای خود نمی‌آورند، در حالیکه تئوری ولایت فقیه نظریه فقهی - کلامی امام خمینی بود که در سال ۱۳۴۸ در نجف به صورت کامل ارائه شد، البته در کتب فقه‌های پیشین نیز وجود داشته و به صورت مستقیم با انقلاب اسلامی گره نخورده است و محل اجرای این نظریه در اثر انقلاب اسلامی ایران بود که تحقق یافت. علاوه بر اینکه مذاکرات خبرگان قانون اساسی در تصویب قانون اساسی نظریه ایشان را رد می‌کند.

مجتهد شبستری درخصوص وظایف حکومت در قانون نیز می‌گوید: قانون اساسی همان وظایفی را برای حکومت معین کرده که در همه کشورها و همه قانون‌های اساسی در جهان معاصر و در عصر توسعه برای حکومت‌ها منظور می‌کنند (همان، ص ۲۴). حتی ایشان ادعا می‌کند در قانون اساسی گفته نشده که وظیفه حکومت این است که احکام اسلام را اجرا کند. در حالیکه با مراجعه به قانون اساسی در اصول متعدد این مسئله را می‌بینیم، به طوری که علاوه بر کل نظام، وظیفه رئیس جمهور هم به طور خاص ذکر شده و تأکید شده است که هیچ قانونی نباید مخالف شریعت اسلامی باشد. حتی ایشان در مغالطه‌ای آشکار می‌گویند اگر کارهای انجام شده در مدیریت بیست ساله نظام را ببینیم، مشخص می‌شود که همان نوع امور و کارها در همه جای دنیا و در همه حکومت‌ها وجود دارد و نمی‌توان آنها را بنا به تعریف فوق، اجرای احکام اسلام نامید. در حالیکه ایشان به خوبی می‌دانند زندگی اجتماعی - سیاسی مسلمانان با دیگر ملت‌ها در همه چیز تفاوت صد در صدی ندارد، بلکه، براساس مشی عقلایی بوده و حتی اسلام هم بسیاری از احکام دوره قبل را امضاء کرد و تفاوت اصلی در بینش و نوع نگاه و مسائل کلان است، علاوه بر اینکه به لحاظ

شکل حکومت، نوع قانونگذاری، اجرا و مدیریت نیز متفاوت است.

حکومت ولایی و شیوه عرفی

عرفی شدن شیوه‌ای است که به دلیل ارتباط عمیق با تحولات سیاسی - اجتماعی در فقه دیده می‌شود. گرچه در فقه سیاسی شیعه و اصول فقه آن استفاده از منابع عرفی ساز منع شده است، اما استفاده از منابع فقه غیر چهارگانه بدون تعاضد سنت، کتاب و عقل جایز دانسته شده است. وجود مباحثی چون عرف، مصلحت، مقاصد شریعت، منطقه الفراغ و اباحه در فقه سیاسی شیعه به ویژه پس از تأسیس جمهوری اسلامی ایران کاربرد فراوانی یافته است، اما این امر به معنای تلاش این موارد به عنوان منابع مستقل فقهی نیست، بلکه با شروطی و با تعاضد برخی منابع می‌تواند در فقه سیاسی مورد استفاده قرار گیرد و این ظرفیت‌ها به پویایی فقه سیاسی کمک کرده است، نه اینکه آن را از یک فقه نص‌محور به فقه عرفی شده و سکولار تبدیل کرده باشد. برخی حتی ورود دین به عرصه حکومت را مساوی با شروع فرایند عرفی شدن شریعت دانسته‌اند، یعنی برخلاف ظواهر امر تأسیس دولت دینی متکی بر نظریه ولایت مطلقه فقیه را فرایندی مخالف با جریان عرفی شدن نمی‌دانند، بلکه آن را عامل شتاب‌دهنده فرایند عرفی شدن قلمداد می‌کنند (حجاریان، ۱۳۸۰: ص ۷۹). گرچه این نظریه نگاهی به وظایف دین، ظرفیت‌های آن و اهداف اعلام شده نداشته و اطلاعی از فرایند اجتهاد فقهی ندارد، و اساساً به دنبال شناخت آن نیز نبوده است. بدون اینکه شناختی از عرف مورد قبول فقه شیعه داشته باشد یا تفاوتی بین قیاس منصوص‌العله و مستنبط‌العله قائل شود، و یا بدون اینکه مصلحت یا حوزه اباحه و موارد متعدد دیگر را بشناسد، فقه سیاسی شیعه را با قرار گرفتن در قدرت به عرفی شدن متهم می‌کند (همان، ص ۸۱ - ۸۰). بنابراین، روش گفته شده به دنبال این است که نشان دهد پس از تأسیس جمهوری اسلامی ایران فقه سیاسی شیعه به سمت عرفی شدن حرکت کرد و در این عرفی شدن نظریه اصلی انقلاب یعنی «ولایت مطلقه فقیه» نقش بسیاری داشته است. براساس دیدگاه عرفی شدن فقه سیاسی، عرفی شدن از ساحت قدسی به ساحت عرفی، طی فرایندی انجام شده و از عرفی شدن دو معنا برداشت می‌شود:

الف. دنیایی شدن یعنی عبور مفاهیم و مقولات از ساحت قدسی به ساحت ناسوتی که علی‌القاعده با فرسایش توأم است.

ب. افتراق ساختاری میان ساختار سیاسی و نهاد دینی، یعنی نهاد دین که در اعصار گذشته دارای کارکردهای مختلفی مانند آموزش، قضاوت، تدبیر امور و غیره بوده و به علت پیچیده شدن مناسبات زندگی اجتماعی و تخصیص نقش‌ها، همچون سایر نهادها متکثر شده و وظایف خود را واگذار می‌کند (حجاریان، ۱۳۸۰: ص ۷۱).

به گفته شبستری این نظریه ولایت مطلقه فقیه مهم‌ترین تلاش در جهت فرایند عرفی شدن است، چون زمینه لازم را برای تبدیل «شیعه یک حزب تمام» به «شیعه به‌مثابه یک دولت تمام عیار» فراهم می‌کند. در این دولت مقدماتی مانند مصلحت وارد شده و این روند را تسریع می‌کند. بنابراین، دیدگاه روش عرفی معتقد است با تأسیس جمهوری اسلامی ایران و بوجود آمدن حکومت شیعی، فقه سیاسی به سمت عرفی شدن حرکت کرد و هرچه این امر ادامه پیدا کند و دولت با گره‌هایی مواجه شود، روند عرفی شدن افزایش می‌یابد. برای نقد این دیدگاه باید به چند نکته توجه کرد:

اولاً، بدست‌گیری قدرت براساس فقه سیاسی شیعه و نقش‌آفرینی فقه سیاسی در اداره جامعه سیاسی به عرفی شدن نمی‌انجامد، بلکه بخش تعطیل شده‌ای از فقه امکان ظهور می‌یابد، پویا می‌شود و به تولید نظریه می‌پردازد.

ثانیاً، فقه سیاسی شیعه محفوف مسائل سیاسی بوده و چنین نبوده که حکومت تازه تأسیس منجر به مسائل سیاسی در آن شود، بلکه این ظرفیت فقه سیاسی بوده که به نظریه ولایت فقیه رسیده و با دعوت پیروان خود براساس ظرفیت درونی به براندازی نظام ظالم اقدام کرده و به جای آن حکومت مورد نظر خود را براساس تعالیم دین مبین برقرار کرده است. بنابراین، نه تنها به سمت عرفی شدن نمی‌رود، بلکه نصوص معطل را احیاء می‌کند.

ثالثاً، این نظریه مصلحت‌گرایی را گامی برای شکل‌گیری دولت تلقی کرده است که براساس آن مصلحت مسلمین و لزوم رعایت آن امر عرفی نیست، بلکه به اندازه‌ای که در فقه سیاسی شیعه

کارآیی دارد، همخوان با نص است. گرچه در نظر شیعه مصلحت منبع مستقل برای استخراج احکام نیست و به عنوان حکم حکومتی در کنار احکام اولی و ثانوی قابل اجرا است. البته مشروط به شرایطی از جمله موقتی بودن مادام‌المصلحه آن است.

نتیجه‌گیری

اگرچه تحولات حکومتی تأثیر عمیقی بر روش پژوهش در اصول فقه و شیوه فقه‌پژوهی برجای نگذاشته، اما اولاً، افق‌های جدیدی را گشوده است، و ثانیاً، رویکرد عقل‌گرا و عرف‌گرایی را تقویت کرده و ثالثاً، قواعد فقه را توسعه داده است. رابعاً، وجود حکومت دینی در تغییر سبک و شیوه استنباط مؤثر است، چون از سویی نیازهای روز افزون حکومت و جامعه اسلامی موجب تحول در روش‌های فهم و بدست آمدن امکان‌گره‌گشایی و رسیدن به پاسخ سئوالات نوظهور می‌شود، از سوی دیگر، حکومت اسلامی امکانات و وسایلی در اختیار قرار می‌دهد تا موجبات پردازش جدید فقهی نیز حاصل شود.

منابع

قرآن کریم.

نهج البلاغه.

۱. آبادیان، حسن (۱۳۷۴). مبانی نظری حکومت مشروطیت و مشروعیت. تهران: نشر نی.
۲. آخوند خراسانی، محمدکاظم (۱۳۷۸). کفایه الاصول. سیدحمیدرضا حسنی. قم: انتشارات اسلامی، ج ۱.
۳. اسلامی، رضا (۱۳۸۷). اصول فقه حکومتی. قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
۴. اکبری، کمال؛ اولیائی، احمد (۱۳۹۵). ظرفیت‌های نظریات ارتباطات بین‌الملل برای تبلیغ اسلام در مقیاس جهانی. سیاست متعالیه، شماره ۱۵: ص ۱۳۸-۱۲۱.
۵. انتظام، سیدمحمد (۱۳۸۴). پیش‌فرض‌های فلسفی در علم اصول. قم: بوستان کتاب.
۶. حجاریان، سعید (۱۳۸۰). از شاهد قدسی تا شاهد بازاری. تهران: نشر طرح نو.
۷. حسنی، حمیدرضا؛ علی‌پور، مهدی (۱۳۸۵). جایگاه‌شناسی علم اصول. قم: انتشارات مرکز مدیریت حوزه علمیه قم، ج ۱-۲.
۸. خمینی، سید روح الله (۱۳۸۱). صحیفه امام. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ج ۱۳.
۹. شریعتی، روح‌الله (۱۳۸۷). قواعد فقه سیاسی. قم: نشر پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
۱۰. صابری، حسین (۱۳۸۸). عقل و استنباط عقلی. مشهد: نشر بنیاد پژوهش‌های اسلامی.
۱۱. فیض، علیرضا (۱۳۸۲). ویژگی‌های اجتهاد و فقه پویا. تهران: نشر پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۱۲. گفتگوی حضوری کمال اکبری با آیت الله سید یوسف مدنی تبریزی در تاریخ ۱۳۹۰/۲/۱۵.
۱۳. گفتگوی حضوری کمال اکبری با آیت الله محسن اراکی در تاریخ ۹۰/۶/۲۵.
۱۴. مجتهد شبستری، محمد (۱۳۷۹). نقدی بر قرائت رسمی از دین. تهران: نشر طرح نو.